

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الصلاة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين،
حبيب الهنا و طيب نفوسنا، ابي القاسم، محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين و
الطاهرين المعصومين المكرمين

همه شما یا اکثر شما این آیه شریفه را که در سوره نون و القلم است، خواندید یا شنیدید که خداوند درباره اخلاق پیغمبر یعنی مجموعه حسنات باطنی پیغمبر این گونه می فرماید، انک لعلی خلق عظیم، تو بر بلندای اخلاق عظیمی قرار داری. اگر فروتنی، اگر حریص به نجات مردمی، اگر کریمی، اگر با سخاوتی، اگر جوادی، اگر متواضعی، اگر با محبتی، تمام این ارزش ها را بر بلندای قله قرار داری. یعنی کسی در اخلاق فوق تو و بلند مرتبه تر از تو نیست. این یک آیه. اما در سوره مبارکه احزاب یا خواندید یا شنیدید پروردگار عالم می فرماید لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا. برای همه شما، همه شما، معنای آن فقط مردان نیست، لکم، یعنی برای شما امت، مردانتان، زنانتان، جوانانتان، بچه هایتان، دخترانتان پیغمبر سرمشق زیبایی است. این را خدا می فرماید. علت آن نیز که تمام زیبایی های اخلاقی در وجود پیغمبر جمع است. یعنی ایشان کتاب اخلاق زیبا، اخلاق نیکو و اخلاق حسنه و پیغمبر اکرم در هزینه کردن اخلاق، قیدی نداشت که فقط برای مومن، برای مسلمان، برای دیندار، برای بی دین، برای یهودی، برای مسیحی هزینه بکند. اخلاق در وجود مقدس رسول خدا برای همگان بود و مقید به این نبود که این اخلاق را برای یک مومن هزینه بکند یا برای خانواده آن هزینه کند. بلکه در خانه، تمام آنهایی که اهل خانه بودند، عاشق اخلاق او بودند و در حدی هم بود که نوشتند، اگر از خانه بیرون می آمد فقط می خواست نماز جماعت بخواند در مسجد کنار خانه، جای دیگر نمی خواست برود، برای کاری نمی خواست برود، جلسه ای نداشت و برنامه ای نداشت، فقط می خواست بیاید بیرون، کنار خانه یعنی بین خانه حضرت و مسجد یک دیوار فاصله بود. اگر می خواست برود، نماز جماعت او نیز طولانی نبود. نمازهای فرادا او، غرق در اتصال بود و کسی هم نمی توانست، از



آن حال او را برگرداند. ۳ ساعت، ۴ ساعت نماز شب او طول می کشید و تمام نماز شب او آمیخته با اشک، با استغفار، با عذرخواهی از پروردگار عالم بود. اما وقتی در محراب مسجد می آمد، خفیف نماز می خواند. یعنی یک نماز می خواند که مردم خسته نشوند، بی حوصله نشوند، گاهی فقط واجبات نماز را می خواند. فرض بکنید رفتن به مسجد و برگشتن آن ده دقیقه طول می کشید، تمام اهل خانه از نبود او به عبارت شاعرانه از فراق او می سوختند تا برگردد. یعنی اهل خانه به خاطر آن زیبایی های اخلاق او عاشق او بودند. تحمل فراق او را نداشتند لذا بعد از دنیا رفتن او صدیقه کبری ۷۵ روز بیشتر تحمل نکرد در این دنیا و از شدت فشار فراق پیغمبر از دنیا رفت و حتی وقتی از دفن پیغمبر برگشتند، به آنهایی که پیغمبر را دفن کرده بودند، با گریه شدید می فرمود، چطوری دلتان آمد صورت پیغمبر را روی خاک بگذارید؟ برای اینکه بدانید فراق او در امیرالمومنین چه اثر سنگینی گذاشت، عاشق یقیناً تحمل فراق را ندارد، مگر اینکه عشق، عشق مجازی باشد بگوید حالا این معشوقه مُرد، یکی دیگر؛ این محبوبه مرد یکی دیگر؛ اما اگر عشق حقیقی باشد، معنوی باشد، عارفانه باشد، عاشقانه باشد و عشق، شعاع محبت پروردگار در دل باشد، این عاشق تحمل نمی تواند بکند، به هیچ عنوان. پیغمبر را که دفن کرد، لحد چید، خاک ریخت، کنار قبر، پیغمبر علی بن ابیطالب که گسترده تر از آفرینش بود باطن او، نشست اشک می ریخت مثل باران بهار و می گفت إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ، وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ. اگر کسی در یک مصیبتی گریبان پاره کند، داد بکشد، فریاد بزند، خودش را بیندازد روی زمین، کار زشتی است اما برای تو نه. إِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ، جزع، بی طاقتی، بی تابی، بی صبری زشت است مگر برای تو. إِنَّ الْمُصَابَ بِكَ لَجَلِيلٌ، این مصیبت مرگ تو برای ما بزرگ است وَ إِنَّهُ قَبْلَكَ وَ بَعْدَكَ لَجَلَلٌ اما از زمان مرگ تو تا زمان مرگ آدم، از زمان مرگ تو تا قیامت، هر مصیبتی به عالم برسد، سبک است اما مصیبت تو بسیار سنگین است و همین درد فراق را نسبت به صدیقه کبرا داشت. سی سال بعد از زهرا، ابن عباس به او گفت، من یک خضاب خوبی از بازار تهیه کردم که محاسن تان را که قسمت قسمت سفید شده، خضاب کنی. گریه کرد. فرمود



من بعد از مرگ زهرا تا حالا عزادارم، چگونه خضاب کنم. این عشق های واقعی، فراق آن بسیار سنگین است. اخلاق پیغمبر به گونه ای بود که همه عاشق این اخلاق بودند و اگر پنج دقیقه، ده دقیقه جدا می شد، از افراد، از خانواده اش غصه دار می شدند. خدا می فرماید برای شما پیغمبر سرمشق نیکی است. چون همه زیبایی های اخلاق را داشت. شما بشناسید او را و زیباییهای اخلاق او را دنبال کنید؛ همین. یعنی یک کاری بکنید که با دنبال کردن زیبایی های اخلاق پیغمبر، همه عاشق شما بشوند. فراقتان برای آنها سخت باشد. تلخ نباشید که اگر جلسه را ترک کردید، خانه را ترک کردید، مهمانی را ترک کردید، همه در دلشان بگویند الحمدلله که شر این کنده شد و رفت. آدمی که این گونه باشد و مردم این قضاوت را درباره او داشته باشند و زن و بچه این قضاوت را داشته باشند، فردای قیامت قضاوت مردم را در حق انسان خدا قبول می کند و به حساب می گذارد. یک وصیتی امیرالمومنین به حضرت مجتبی دارند. حسن جان به گونه ای زندگی کن که هنگام مرگ خودت خندان بمیری و هنگام مرگ همه برای تو گریه کنند. یعنی بنشینند تاسف بخورند. حیف عجب سرمایه ای از دنیا رفت. عجب انسان زیبا خصلتی از دنیا رفت. عجب انسان پر برکتی از دنیا رفت. یک دوستی من داشتم، البته زمان جوانی، بین من و او شاید ۴۰ سال فاصله سنی بود. من آن وقت بیست سالم بود، او ۵۷، ۵۸ سالش بود. همسرش از دنیا رفت. من شب اول که روزش همسر او دفن شده بود، رفتم دیدنش برای تسلیت. دیدم خیلی شدید گریه می کند؛ خیلی. گفتم آقا گریه که عیبی ندارد، گریه امر عاطفی است، حالا به شیعه امام هشتم دستور دادند ان کنت باکیا علی شیء، اگر می خواهی برای پدرت که از دنیا رفته گریه کنی، برای مادرت، برای بچه ات، برای دوستت، برای پسرت، برای دامادت، برای هر که میخوای گریه کنی، این گریه را، جاده آن را تغییر بده به گریه ای که بهره دنیا و آخرت برایت داشته باشد. ان کنت باکیا علی شی فابک للحسین، برای حسین ما گریه کن. چون گریه بر ابی عبدالله رحمت خدا را دنبال دارد، آمرزش را دنبال دارد و شفاعت را دنبال دارد. اما حالا آدم برای مرده اش گریه کند نه رحمت و آمرزش و شفاعتی در آن گریه نیست. این دستور عجیبی است که جهت گریه را



عوض کن. می خواهی برای پدرت گریه کنی، گریه کن اما گریه را بچرخان طرف ابی عبدالله. این گونه زندگی کن، که وقتی مردی همه برایت گریه کنند اما خودت خندان باشی. شاد باشی یعنی وقتی از دنیا رفتی، شاد باشی که خدا به خاطر این اخلاقت بخشیده تو را. حالا یک شب اگر خدا بخواهد من داستان یک کافری را از قول امام صادق برای شما نقل می کنم که این کافر، کافر بود، آمده بود با پیغمبر جنگیده بود ولی پنج خصلت اخلاقی عجیب داشت که همین اخلاق چنان به نجات او کمک کرد که در جنگ بدر در کنار پیغمبر شهید شد. اخلاق، اخلاق، سکوی پرواز است. برادران یوسف سفر سوم، وقتی یوسف را شناختند، این ها خیال می کردند آن شب، آن روز که انداختند او را در چاه، مرد. چاه خیلی میله اش طولانی بود. بچه را ۱۳ ۱۴ ساله، طناب هم نبستند که بگیرند آرام بفرستند. همین یک متری چاه، یکی از داداش ها طناب را برید، یوسف افتاد ته چاه. این ها واقعاً یقین داشتند که مرد. حالا ۳۰ سال گذشته سفر اول شناختند او را. قیافه عوض می شود دیگر. جوانها این خوشگلی نمی ماند که. این موهای زیبا که نمی ماند که. خوب با این خوشگلی، خودتان را درگیر گناه و درگیر نامحرم نکنید. نمی ماند این خوشگلی. پیر می شود آدم. صورتش می شود نقشه جغرافیا. یک طرف کوه، یک طرف آب دهن سرازیر است، یک طرف آب بینی سرازیر، یک طرف پست، یه طرف بلند. چهار روز بعد هم این صورت را می گذارند روی خاک، در قبر را می بندند. بالاخره زیرزمین مارمولک هست، سوسک هست، کرم هست، می آیند می خورند صورت را. می خورند. این زیبایی را خرج خدا کنید. شما دختر خانم ها اگر زیبایی دارید، این زیبایی را خرج خدا کنی. چطوری خرج خدا کنید؟ اینکه اگر جوانی آمد به تو گفت دلم می خواهد باتو باشم، بگو خدا نمی خواهد من با تو باشم، خداحافظ. اگر شما جوان، دختر خانمی آمد، خیلی هم با محبت، با عشق، گفت پسندیدم تو را، تلفنت را به من بده، دلم می خواهد روزها تو را ببینم، بگو والله آنی که مرا خلق کرده، روزی من را می دهد، آنی که حیات من بدست اوست، آنی که مرگ من به دست اوست، راضی نیست من با تو باشم. تو هم خیلی حیف هست دختر خانم، آینده می خواهی شوهر کنی، بگذار سالم، با دامن پاک، وارد خانه



شوهر شوی. وقتی وارد شدی ده تا دوست پسر داشتی، در باطن خودت دائماً درگیری که این شوهر من نمی داند من در جوانی، در ایام خوش قیافگیم چه آلودگی هایی داشتم. آن وقت این رنج باطنی قابل درمان نیست تا آخر عمر با آدم می ماند. شما جوان، همانطور. وقتی سفر سوم شناختند او را، این شکلی هم شناختند، خیلی نرم و آرام، با محبت، یوسف به ده تای آنها گفت هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ، ببینید این ها فکر می کردند یوسف مرده است. ۳۵ سال گذشته، ایشان عزیز مصر است، فکر نمی کردند کنعانی باشد. مصری است. حالا این عزیز مصر، این نخست وزیر مصر کنعان که نبوده، یوسف را از کجا می شناسد. الان دارد اسم یوسف را می برد، از کجا می شناسد یوسف را. هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ، شما خبر دارید با یوسف و داداشش چه کار کردید، همین. ادامه نداد. یعنی خجالت زده نکرد آن ها را. فقط گفت خبر گذشته را دارید که با یوسف و برادرش چه معامله ای شد. به همدیگر نگاه کردند. این نخست وزیر مصر است. این یوسف را از کجا می شناسد. این که کنعان نیامده. یوسف هم که ما در چاه انداختیم و مرد. این متن قرآن است. این جمله هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ متن قرآن است. یکی از برادر ها برگشت گفت أِنَّكَ لَأَنْتَ يُّوسُفُ چون راه دیگر نداشت. راه دیگر نبود که دارد اسم یوسف را می برد حتماً خودش است. أِنَّكَ لَأَنْتَ يُّوسُفُ . قَالَ أَنَا يُّوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا . بعد دید برادران شدید شگفت زده شدند که افتاده ی ته چاه کجا، نخست وزیری مصر کجا. دید همه شگفت زده شدند. به آنها گفت تعجب نکنید. اگر من را بر تخت عزیزی مصر می بینید به دو علت است. چه درسی به جوانهای پسر و دختر داده. به دو علت است. إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اگر کسی خودش را در مقابل گناه و دعوت به گناه نگه دارد. بگوید نه. نمی آیم، نمیخواهم. من در آن جلسه ای که دعوت می کنی نمی آیم. من سر این گناه نمی آیم. من این پول حرام را نمی خواهم من این رابطه نامشروع را نمی خواهم. آخر ما ۴،۵ روز در دنیا مییم، بیشتر که نیستیم. کره زمین ۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون سال است، طبق تحقیقات دانشمندان از عمرش گذشته است. ۵۰ ۶۰ سال عمر ما نسبت به ۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون سال چقدر است؟ یک دقیقه هم نیست. ما یک دقیقه در



دنيا هستيم. اين يك دقيقه كيسه عمرمان را از اين همه آلودگي پر بكنيم؟ بعد هم به قول قرآن بگذارند روي كolt و هم اين بار را برداري بياوري قيامت، جواب من را چه مي دهيد كه بگويم خلقت كردم، خلقت كردم، خوشگلي بهت دادم، روزي بهت دادم، خانه دادم، مغازه دادم، پول دادم، زن و بچه دادم، نتيجه اين همه محبت من اين گوني ۶۰ ۷۰ ساله عمرت است كه پر از آلودگي. حالا كجا ميخواهي اين آلودگي را خالي كني. بهشت كه جاي زباله نيست. قبول نداري؟ به حضرت عباس بهشت جاي خالي كردن زباله نيست. ائمه ما بهشت را كه تعريف مي كنند، مي گویند طيب است، طاهر است. خوب اين زباله را كه روي دوشم است، روي كولم است، كجا بايد خالي كنم؟ به جبرئيل كه نمي توانم بدهم و بگويم محبت كن اين را در جهنم خالي كن. چون جايي براي زباله در محشر نيست جز جهنم. نمي توانم به جبرئيل بگويم، به ميكائيل بگويم، به اسرافيل نمي توانم بگويم، به عزرائيل نمي توانم بگويم. روي هم نمي شود به خدا بگويم، خودت اين گوني پر از كثافت را از روي دوش من بردار. پر از زنا، پر از رابطه نامشروع، پر از ربا، پر از حرام، پر از دروغ، پر از بي حجابي، پر از تهمت، پر از كذب، پر از افتراء، پر از ظلم، اينها را بردار ببر بريز در جهنم، ما را از زير اين بار در بيار. به خدا هم كه نمي شود گفت. نهايتاً چه مي شود اين است كه پروردگار دستور مي دهد خُذُوهُ فَعْلُوهُ بگيريد او را، به زنجير ببنديد، با همين بار كولش بياندازيد او را در جهنم. چون محشر من، بهشت من جاي خالي كردن زباله نيست. حيف نيست؟ برادرانم، جوانانم، دخترانم، زيبا چهره ها، زيبا موها، حيف نيست كه هزينه خدا نشويد. حيف نيست هزينه ابليس بشويد. حيف نيست هزينه شهوات حرام بشويد. واقعاً فكر كنيد. آنهايي كه يك مقدار آلودگي دارند، شب جمعه است، امشب خانه مي روند يك مقدار فكر كنند. اميرالمومنين مي فرمايد همين كه فكر كردم گذشته چقدر الودگي بار كردند، ناراحت بشوند، پشيمان بشوند، حضرت مي فرمايد هزينه ديگري ندارد، همين پشيماني شما توبه است، كل پرونده گذشته شما پاك مي شود. ديگر بهتر از اين هم مي خواهيد. خدا بهتر از اين هم مي خواهد. من شب نهم ذي الحجه يك سال نرفتم عرفات. گفتم صبح ميرم. چون واجب نيست شب نهم عرفات رفتن.



عرفات از ظهر شرعی واجب است. گفتم مسجدالحرام خلوت است، همه رفتند. من بروم کنار بیت تا اذان صبح. آمدم حجر اسماعیل، کنار بیت. نشسته بودم نماز می خواندم، ذکر می گفتم، با خدا دردودل می گفتم، بدی هایم را برای خدا بیان می کردم، زشتی هایم را می گفتند، نمک به حرامی هایم را می گفتم. تعارف نمی کنم ها. خیال نکنید دارم تعارف می کنم، شکسته نفسی می کنم. همین که من یک نماز بی حال خوانده باشم، این نمک به حرامی است. همین که روزه گرفتم، در دلم گفتم ای کاش که خدا روزه را واجب نمی کرد. این نمک به حرامی است. نگاه به نام محرم نمک به حرامی است. خیلی چیزها نمک به حرامی است. ما هم داشتیم نمک به حرامی هایمان را به خدا می گفتیم. یک عربی آمد، نمیدانم برای چه کشوری بود، پرده خانه را گرفت شروع کرد با پروردگار حرف زدن. من هم کنار او نشسته بودم. حرف می زد. این قدر عاشقانه حرف می زد و گریه گریه از پهنای صورت اشک می ریخت. یک مقدار که حرف هایش را زد، برگشت به پروردگار گفت من یک خواهشی از تو دارم، من نه خانه می خواهم، نه پول می خواهم، نه زمین می خواهم، نه ثروت می خواهم، نه صندلی می خواهم، من یک چیزی از تو می خواهم که وقتی این حرفها را زد گریه من هم تا اذان صبح بند نیامد. گاهی افرادی آدم را گریه می اندازند، اصلاً آدم را وصل می کنند. گفت من هیچی از تو نمی خواهم. یک چیزی از تو می خواهم، اگر نمی توانی من را پیامرزی، اگر نمی توانی از من گذشت کنی، اگر نمی توانی، پرونده مرا پاک کنی، آدرس یک خدایی بهتر از خودت را به من بده، من بروم در خانه او زار بزنم. می گفت و می سوخت. می گفت اگر بهتر از خودت است، تو را به خودت قسم پنهان نکن. آدرسش را به من بده، من بروم به او بگویم غلط کردم، به او بگویم اشتباه کردم، به او بگویم نمک به حرامی کردم. ولی آخر های حرفش گفت نه، بهتر از تو نیست کریم تر از تو نیست، آقا تر از تو نیست. تو از زمان آدم تا امشب هر به نمک به حرامی آمده در خانه ات، گفته غلط کردم، آغوش مهربانیت را باز کردی. گفתי بیا می بخشمت.

باز آی هر آنچه هستی باز آی



گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی

این درگه من درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی باز آی

حیف است زندگی را آلوده کنیم. زندگی خیلی خوب است. دنیا خیلی خوب است. مجالس ابی عبدالله خیلی خوب است. عمر خیلی خوب است. جوانی خیلی خوب است. هیچ کسی در این دنیا مصیبت به اندازه زین العابدین ندیده. هیچ کس. هیچ کسی. کربلا یک نصف روز، آن همه مصیبت وارد شد و همه هم شهید شدن. د زین العابدین بعد کربلا ۳۵ سال زنده بود. هر چه را می دید گریه می کرد. جوان می دید، گریه می کرد. بچه شیرخوار می دید بغل خانم ها، گریه می کرد. آب می دید گریه می کرد. یک جا می دید مغازه، قصاب می خواهد گوسفندی را ذبح کند، می ایستاد زار زار گریه می کرد. این قدر مصیبت دید که نمی شود، ارزیابی کرد. من از قول حضرت نقل بکنم. می فرماید این قدر ما در مدینه تحت فشار بودیم بعد حادثه کربلا که می ترسیدیم به مردم بگوییم ما اولاد پیغمبریم. می ترسیدیم. اما زندگی برای او خیلی زیبا بود. در اوج آن همه مصائب، صحیفه سجاده را ببینید. در اوج آن مصائب اخلاقش را با مردم ببینید. در اوج آن هم مصائب محبتش را به عمه ها، خواهر ها و دیگران ببینید. فکر می کنم تا یک سال بعد از روز عاشورا به عمه خود زینب، به عمه خود ام کلثوم، به حضرت رباب، به ام البنین، به دیگر داغدیده ها می فرمود، شما صبح تا ظهر، ظهر تا شب، می خواهید بنشینید برای ابی عبدالله گریه کنید، گریه کنید، کار دیگر نکنید. من برای خانه همه شما، شام و ناهار آماده می کنم. خدای محبت بود. خوب برادرانم از کجا من عزیز مصر شدم. إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ هر کسی در مقابل گناه مقاومت کند، یک کلمه است، گناه نمی خوام تو را. خیلی خرج دارد؟ خیلی؟ گناه نکردن که خرج ندارد. گناه کردن خرج دارد. تو با یک دختر دوست می شوی، یا یک دختر با تو دوست می شود چقدر باید خرج کنی. هی می دوشد، این پیراهن را می خواهم، این لباس را می خواهم، این انگشتر را می خواهم، بابا عقد هم که نیستیم، زن و شوهر که نیستیم، چقدر داری از جیب این جوان میکشی و بعد هم می گوید اگر



نخري، از فردا ديگر نمي آيم. حيف نيست هزينه بشود. گفت برادر ها، من در برابر همه پيشامدها خدا را رها نكردم، صبر كردم کنار خدا. حالا كامل آيه را عنايت كنيد. إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ خدا خدائي نيست كه اگر در مقابل گناه بايستي، اگر صبر كني در پيشامد ها، اجر تو را ضايع كند. خدا خدای ضايع كننده نيست. إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ حالا چه كار كنيم زيباييهاي اخلاق در ما طلوع كند؟ اين يك جوابي دارد كه من آماده كرده بودم امشب بگويم اما مقدمات طول كشيد. خدا اگر لطف كند، عمرم باقي باشد، كه چه كار كنيم زيبايي هاي اخلاق در ما تجلي كند، ما بشويم معدن محبت، معدن مهرباني، معدن نرمي، معدن خوشخويي، معدن خوش برخوردی، معدن زيبايي هاي معنوي، معدن عشق بي نهايت نسبت به همه، چه كار كنيم اين گونه بشويم. اين چهارتا مرحله دارد. اگر اين چهار مرحله را نگذرانيم نمي شود. حالا بينيم اين چهار مرحله چه است. من هر چهار مرحله را كاملاً براي تان توضيح مي دهم. البته يك مقدار علمي است، عرفاني است ولي من خيلي آسان مي كنم بحث را كه حتي بي سوادى هم اگر در جلسه باشد، كاملاً مطالب را دريافت كند. شب جمعه است، شب ابي عبدالله است. بيابان است، گرم است، تشنه است، گرسنه است، از صبح تا حالا ۷۲ داغ ديده، با قدم هاي آهسته از خيمه هاي نيم سوخته دارد حركت مي كند به يك منطقه اي. بچه ها مي بينند عمه همه حالت جستجو دارد. شايد در دل خودشان گفتند، عمه ما اگر چيزي گم كرده، بايد در خيمه ها گم كرده باشد، در اين بيابان چيزي گم كرده مگر. اما فقط پشت سر عمه دارند مي آيند. عمه با قدم هاي آهسته مي رود. چون خودش با دو گوش خودش از پيغمبر شنيده، هر قدمي به طرف زيارت حسين من، ثواب ۹۰ حج و عمره قبول شده دارد. نه از هتل بيبي بيرون بروي حرم، اشتباه نشود، شما از تهران، از اهواز مظلوم، از خوزستان مظلوم، شما از شيراز، از تبريز، از در اتاق كه مي آيي بيرون، با قطار، با هواپيما، با ماشين، از هر چي، از در اتاق كه مي آيي بيرون تا حرم ابي عبدالله قدمي پات حساب مي كند. خيلي خدا خوب است نه؟ خيلي خوبه. كاري براي شما نمي كنيم اما چقدر قيمت مي دهد. ديگر قدم برداشتن مگر چيزي است، آدم از اتاق بيرون



بیاید، قدم بردارد، خدا به فرشتگان بگوید برای هر قدم او، ۹۰ حج و عمره قبول شده، بنویسد. آی گرون می خرد کار کم ما را. من بچه بودم در محلم ما یک مداحی می نشست، مردم هم دور او حلقه می زدند. می خواند و گریه میکرد، می گفت کم ما و کرم تو، کم ما و کرم تو، حالا اگر یکی از بچه ها می رفت جلو. عمه دنبال چه میگردی و چرا اینقدر داری گریه می کنی؟ چقدر آرام جواب می داد.

گلی گم کرده ام می جویم آن را

به هر گل می رسم می بویم آن را

اگر بینم گلم در خاک و در خون

به آب دیدگان می شویم او را

دنبال عمه آمدند، دیدند، وارد گودال شد. اما هیچ چیزی در گودال نمی بینند. بچه ها فقط می بینند یه مشت شمشیر و نیزه و سنگ و چوب روی هم است. نشست با دست فاطمی، نیزه ها را کنار زد، شمشیر ها را کنار زد، امام باقر خودش با عمه اش بود، دید که بدن زیر سنگ و چوب هم قرار گرفته. قول خود امام باقر است که من وقتی وارد گودال شدم، رو بدن جد من پر از سنگ و چوب بود. مردم ابی عبدالله را می توانستید با یک خنجر بکشید. یک نفر این قدر اسلحه لازم نبود در کشتنش به کار ببرید. دیدند عمه دست برد زیر بغل یک بدن قطعه قطعه. از میان آن همه اسلحه آورد بیرون، روی دامن خود گذاشت. حسین من. یوم علی صدر المصطفی من یه روز آمدم دیدم روی سینه پیغمبر خوابیدی. و یوم علی وجه الثری امروز روی خاک گرم بیابان افتادی.

